

«زندانی» کردن کودکان در ایران

مقاله آقای دکتر صناعی در شماره پنجم مجله سخن بعنوان «تبعید کودکان به فرنگستان» جالب توجه است ولی ممکنست گمراه کننده باشد. استدلال نویسنده بقول یکی از دانشمندان به «تمرین در منطق صرف» و غیر مرتبط با واقعیات زندگی شبیه تر است تا به پند سودمند به پدران و مادران. در این مقاله من می خواهم به عنوان یک پدر با عقیده ایشان مخالفت کنم. می خواهم به عنوان یک پدر سخن گویم؛ آن هم پدری که به فرزندانش محبت دارد و درد تربیت را حس می کند ولی واقعیات دردناک زندگی اجتماعی ایران را نیز می شناسد و لاجرم دوری فرزند را به سیاهروزی او ترجیح می دهد. به اصطلاح هندسه دانان حکم من این است که دستگاه تربیتی ایران خراب است و سودش بیش از زیان آنست و آنچه درسی سال اخیر در این راه کرده ایم ما را بسوی ترکستان (با جزایر مرگ در خلیج فارس!) برده است و بسوی کعبه مقصود قدمی نزدیکتر نرفته ایم. چون چنین است وظیفه هر پدر است که فرزند خود را برای تربیت به کشوری فرستد که در آنجا حداقل وسائل تربیتی آماده است. در آنچه خواهد آمد دلائل خود را برای اثبات این حکم بیان خواهم کرد. ناگفته نماند که اغلب بزرگان این کشور و مدیران این مملکت نیز با من هم عقیده اند که دستگاه تربیت ما جز اتلاف عمر کودکان ثمری ندارد و باید هرچه زودتر کودکان را به فرنگستان «تبعید» کرد و خود چنین کرده اند و می کنند. اینان از من و دکتر صناعی شاید به واقعیات آگاه تر باشند و جای آنست که عملشان سرمشق قرار گیرد.

اما چرا دستگاه تربیت ما بی فایده و زیان بخش است؟

من از تربیت توقع دارم که در درجه اول از مواد خام کودک آدمی به اصطلاح فلاسفه خودمان موجودی «مستوی القامه» پدید آرد یعنی استعدادهای او را از لحاظ اخلاق و ذهن و بدن نموده و برویاند؛ اخلاق و آداب و شخصیت پسندیده ای در او تربیت کند به صورتی که بتواند در اجتماع و جهان پرپیچ و خم راه زندگی را روشن بیند و با هموعان خود با محبت و صلح و صفا و همکاری زندگی کند.

در درجه دوم از تربیت توقع دارم که فرزند مرا برای شغل و حرفه ای متناسب با استعدادش و سودمند برای اجتماع حاضر کند تا بتواند زندگی

خود و خانواده اش را بنحوی که درخور شأن و شرافت مرد آزاده ایست اداره کند .

دستگاه تربیت ما در انجام دادن وظیفه اول بکلی قاصر آمده است . می نماید که مقصود ما از مدرسه چیزی بوده است شبیه به ادارات دولتی که نکته مهم درباره آن حضور داشتن در آنجاست و دیگر هیچ . شاگرد هم باید در مدرسه حاضر شود و ذهن خود در اختیار معلم بگذارد تا آنرا با محفوظاتی پر کند . از ایجاد فضائل و صفات پسندیده اجتماعی و اخلاقی در مدرسه صحبتی نیست . اصولاً مدرسه وقتی می تواند این نوع وظایف را درست انجام دهد که نمونه کوچکی از دولت یا اجتماع باشد که در آنجا هر شاگرد حقوق و وظایف یک فرد را در اجتماع داشته باشد . مدارس شبانه روزی اروپا و مخصوصاً انگلستان نمونه خوبی از این موضوع است . در این قبیل مدارس شاگرد می آموزد که فرمان ببرد و فرمان بدهد و نظم و دیسیپلین خاصی را رعایت کند و در اداره امور خود ذی علاقه شود . در این قبیل مدارس شاگرد می آموزد که در میدان بازی و در کلوبهای مختلف از حق خود دفاع کند و به حق دیگری تجاوز نکند و انصاف و عدالت را مراعات کند و در سر نوشت خود دخیل باشد و رهبری و رهنمائی کسی را که بهتر و شایسته تر از اوست بپذیرد . می آموزد که با اجتماع و برای اجتماع کار کند و بادمی گیرد که سود نهائی او در موفقیت اجتماع است که عضو آنست .

دیگر آنکه مدرسه باید استعداد های بدنی و ذوقی و ذهنی کودک همه را برویاند و بار آورد . می پرسیم در کدامیک از مدارس ما شاگردان را با گنجینه ذوقی و زیبایی بشر آشنا می کنند؟ در کدام مدرسه شناسائی نقاشی و موسیقی تدریس می کنند؟ در چند مدرسه واقعا وسائل مختلف بازی و تفریح و سرگرمی هست تا کودک توسط بازی بمن خود را تربیت کند و به روح خود نشاط و شادی بخشد . امریکاییها مدرسه ای در تهران داشتند که تاحدی نمونه بود . بگذریم از اینکه بنای آن زینت بخش خیابان شاهرضا بود . ما زمین مدرسه را به پارتمانهای زشت و مغازه های زشت تبدیل کردیم تا در این مغازه ها زباله های تمدن اروپائی را بفروشیم ! چند نفر از دیپلمه های دبیرستانهای ما را یافته اید که مدرسه در او ذوقی برای هنر و صنایع ایرانی ایجاد کرده باشد یا درس فارسی ذوق تحقیق در ادبیات در او پدید آورده باشد؟ می شنویم که بعضی از بزرگان ما می گویند اگر شاگرد در مدرسه زبان و ادبیات فارسی نیاموخت چه باك - به این گناه او را نباید مردود کرد!

درس تاریخ را مادر مدرسه متوسطه به این علت گذاشته ایم که شاگردان

را با جریانات مهم تمدن بشر آشنا کند و چنان کند که او زندگی آینده خود را با عبرت گرفتن از گذشته بهتر و زیبا تر سازد. آیا این منظور حاصل شده است یا اینکه درس تاریخ هم بلای دیگری شده است که ذوق و قدرت تفکر کودک را بکشد و ذهن او را با مهملات بی معنی در خصوص سال تولد و مرگ فلان غارتگر ترك یا مغول انباشته نماید؟ من مصلح اجتماع نیستم و الا می گفتم جای آنست و این کار ضروری تر از هر کار دیگریست که از انجمن فرهنگی و تربیتی (یونسکو) ملل متحد دعوت کنیم تا متخصصان بی طرفی به کشور ما بفرستند تا آنها تحقیق کنند و به بینند محصول مدرسه های ما چیست. اگر محصول زبان و بدبختیست آنوقت وظیفه ما این می شود که این دستگاه فرسوده را تعطیل کنیم و از نو بنائی بگذاریم که محصول آن با احتیاجات ما متناسب باشد. این کار لااقل هما قدر مهم است که دعوت هیأتی برای مطالعه در سد خوزستان یا تحقیق در منابع زیرزمینی ما.

اما درد بزرگ دستگاه تربیتی ما اینست که به ماشینهای کارخانه دخیانیات شبیه است. افراد را مثل توتون در این ماشین ها می ریزیم و از آن چند نوع سیگار میسازیم که فقط در اسم با هم مختلفند و در حقیقت يك چیز بیش نیستند و يك احتیاج را بیشتر بر آورده نمی کنند و آنها هم احتیاجی مصنوعی. مدارس ما فقط «تیپا بتلکتوتل» می سازد یا بهتر بگوئیم «شبیبه انتلکتوتل» یعنی کسانی که بظاهر اهل حرف و سوادند. ممالک دیگر از ساختن عده ای که فقط اهل حرفند زبانها دیده اند تا ما از ساختن شبیه اهل حرف چه به بینیم! فرض کنید فرزند شما استعداد یا ذوق اینکه شش سال تمام دروس مختلف متوسطه را در ذهن انباشته کند نداشته باشد. فرض کنید شخصیت قوی و مستقلی داشته باشد و از اینکه فیزیک و شیمی و تاریخ طبیعی را در عالم وهم و خیال جدا از کار و آزمایش بخوانند طغیان کند! یا فرض کنید استعداد دستی و ساختمانی او قوی تر از قدرت تصور و تعلقش باشد. اگر چنین بود کدام مدرسه برای او فراهم شده است که از سن ۱۵ سالگی مثلا دنبال حرفه یا صنعت یا پیشه ای که متناسب با ذوق اوست برود. شما اگر رضایند دهید که فرزندتان در این دبیرستان و دانشگاههای ما برود و عروسکی بار آید که فقط بدرد میزد. اداره بخورد گناه نکرده آید بلکه بخود و جامعه خدمتی کرده آید اگر زودتر او را از این گرداب بدبختی برهانید.

شماره کنید جوانهای ما که پس از اتمام دبیرستان به دانشگاه خودمان یا به فرنگستان می روند دنبال چند رشته تحصیلی می روند خواهید دید اول طب، دوم مهندسی و سوم حقوق و چند رشته دیگرست که مجموعاً از عده

انگشتان دست تجاوز نمی کند.

اما آگاه باشید که هزاران شغل مختلف در زندگی اجتماع صنعتی امروز هست که ممالک دیگر برای همه این مشاغل وسیله تربیت دارند.

آیا این محدودیت ذهن نشانه خراب بودن مقدمات تربیت نیست؟ من بجزرات ادعا می کنم که ده درصد عده ای هم که دنبال طب و مهندسی می روند استعداد و ذوق خاصی برای آن ندارند. دنبال این حرفه ها می روند چون عایدی آینده آنها امیدبخش است و نیز به این علت که کودک بیچاره در مدرسه متوسطه از استعدادهای نهانی خود خبری نیافته و هیچکس هم او را راهنمایی نکرده است! از آنچه گفتیم برمی آید که مدارس مانعی توانند کودک را برای حرفه و شغلی متناسب با استعدادهای او تربیت کنند. آنگاه اگر محصل هم دریافت که واقعاً استعداد تحصیل علوم عالیّه دارد آید دانشگاههای ما (که گویا با تصویب نامه ایجاد و منحل می شوند) می توانند علوم عالیّه را به فرزندان ما بیاموزند؟

تا وضع چنین است نه تنها گناه نیست بلکه وظیفه پدر و مادران است که اگر مدرسه بهتری در یکی از جزایر خلیج فارس یافتند کودک خود را به آنجا بفرستند چه رسد به فرنگستان. ممکنست مطالبی که دکتر صنایعی نوشته است حقیقت باشد و در این صورت ما باید بین دوشر و دو بدبختی یکی را انتخاب کنیم و سر نوشت ماهمین خواهد بود تاروژی که از خواب گران بیدار شویم و اجتماعی بسازیم که در آن تربیت فرزندان ما بزرگترین مهم اجتماعی باشد و بهترین و داناترین و نیکترین مردان خود را به این مهم بگماریم. تا آنروز من وظیفه خود می دانم که کودک خود را به فرنگستان تبعید کنم و سفارش می کنم که شما نیز چنین کنید.

« نگرنده »

جواب دکتر صنایعی به مقاله

« زندانی کردن کودکان در ایران »

آنچه نگرنده در انتقاد از مقاله من نوشته است با آنچه من در « تبعید کودکان به فرنگستان » نوشته ام مغایر نیست در واقع انتقاد از گفته های من نیست بلکه انتقاد از وضع فرهنگ و مدارس کشور است که خارج از موضوع مقاله من است. شاید اختلاف مادر این باشد که من نتیجه گرفته ام نباید کودکان را به فرنگستان فرستاد و ایشان گفته اند تا مدارس ما چنین است باید کودکان را اگر لازم است به جزایر خلیج فارس هم فرستاد چه رسد به فرنگستان.

اختلاف اساسی فکرمادر اینست: من می بینم که کوچه من خراب و کثیف است و گاه و بیگاه اراذل و اوباش در آنجا به عربده کشی مشغولند و آسایش و رفاه مرا مختل می کنند. برای پایان دادن این وضع دو راه هست؛ یکی گذاشتن خانه و فرار کردن و میدان را به اراذل و اوباش سپردن. اما چون خانه خانه پدری من است و به آن انس گرفته ام و علائق عاطفی بسیاری مرا بدان متصل کرده این راه حل مورد پسند من نیست. راه حل دیگر آن است که همسایگان را دعوت کنیم و با آنها به نشینیم و گفت و گو کنیم و همه باهم راهی برای زیبا کردن و پاکیزه نگاهداشتن کوچه پیدا کنیم و این راه را در پیش گیریم. برای جلوگیری از اوباش می توانیم به پلیس رجوع کنیم و اگر نتیجه نداد می توانیم دسته جمعی خود به جلوگیری از اوباش اقدام کنیم. این راه بیشتر مورد پسند من است و شاید اختلاف ما در سلیقه باشد.

چیزی که مسلمست اینست که اگر آنان که قدرت دارند اداره مملکت در دست آنهاست بتوانند آزادانه کودکان خود را برای تحصیل به فرنگستان بفرستند خرابی وضع تربیت هیچوقت اصلاح نخواهد شد زیرا از دیگران که نه قدرت دارند و نه اختیار چگونه می توان انتظار داشت فرهنگ مملکت را اصلاح کنند و وضعی به از آن که هست پدید آورند؟

اگر اجتماع واقعاً بتواند فرستادن کودکان را به فرنگستان ممنوع کند مسلماً عده مؤثر و متنفذی که از این رهگذر در مضیقه می افتند اقدامی اساسی خواهند کرد، چنانکه اگر فی المثل ممنوع شود که اتومبیل لوکس سواری وارد کشور شود و کیلان و وزیرانی که ناچارند سوار اتوبوس شوند در بهبود وضع اتوبوسرانی تهران علاقه بیشتری نشان خواهند داد.

محمود صناعی

رتال جامع علوم انسانی

مقاله ذیل نیز در این باب به دفتر مجله رسیده است که شاید جواب آنرا در شماره آینده چاپ کنیم.

آقای مدیر محترم مجله سخن

نویسنده مقاله « تبعید کودکان بفرنگستان » می گوید کودکان را نباید بفرنگستان فرستاد امانی گوید پدری که نسبت بترتیب فرزندش حس مسؤولیت می کند چه باید بکند. دستگاه تعلیم و تربیت ما از دبستان گرفته تا دانشگاه دستگاه تربیت نیست. دستگاه خیمه شب بازیست. اگر سخن مرا باور ندارند از یونسکو خواهش کنید عده ای متخصص بیطرف بکشور ما بفرستند تا ببینند

و گزارش دهند که وضع تربیت در کشور ما در چه حال است اطمینان دارم تأیید خواهند کرد در فلان جزیره ای که سیاهان در آنجا زیست می کنند مدارسشان و سیستم تربیتشان بمراتب از مال ما بهتر است در حالیکه ما مردمی هستیم سفید پوست - با تاریخ چند هزار ساله - هم وطن گل و بلبل - آزاد و تروتمند. من به این بی توجهی دستگاه حکومت به امر تعلیم و تربیت اعتراض دارم و ناچار فرزندان خود را به فرنگستان تبعید کرده ام. اگر آقای دکتر صنایعی تصور می کنند کودکانی که به فرنگستان می روند از آموختن تاریخ ایران محروم می مانند به ایشان اطمینان می دهم تاریخ ایران بصورتیکه در مدارس تدریس می شود یاد نگرفتند بهتر است. من ترجیح می دهم فرزندم تاریخ دکتر «گیرشمن» را راجع به ایران به زبان فرانسه یا یا انگلیسی بخواند تا محبت و احترامش به فرهنگ و تمدن کشور خودش افزون گردد نه اینکه عمر عزیزش را صرف یاد گرفتن تاریخ تولد و وفات امرای مغول و دیگران کند یا اینکه شرح حال امرای آق قویونلو و قره قویونلو را از بر نماید.

اگر آقای دکتر صنایعی می ترسند کودکان ایرانی با رفتن به فرنگستان از زبان و ادبیات و فرهنگ کشور خود بیگانه شوند من به ایشان اطمینان می دهم که هفتاد درصد دبلمه های متوسطه ما زبان فارسی عادی را درست نمی توانند بنویسند و از بس زبان و ادبیات فارسی خوب تدریس می شود ذره ای علاقه به شعر و نثر فارسی ندارند. از یکی از دوستانم که استاد دانشگاه است شنیدم که بعضی از شاگردان دانشگاه در امتحان نهایی نتوانسته اند بگویند همدان در کجای ایران واقع است - پنداشته اند داریوش مسلمان بوده و ندانسته اند عیسی قبل از میلاد بجهان آمد یا بعد از آن.

حال تربیت در کشور ما سخت ذاراست و هر چه کمتر از آن گفته شود بهتر است مگر اینکه حرف به عمل منتهی شود که متأسفانه نمی شود. حال که چنین است من قول پیغمبر را کار می بندم که علم را در چین هم که شده است طلب کنید. وظیفه من اصلاح دستگاه تربیت ایران نیست؛ وظیفه من اینست که وقتی می بینم این دستگاه زنگ زده است از تباه شدن فرزندم در آن جلوگیری کنم - و چنین کرده ام. شما هم چنین کنید.

عبدالحسین چوین